

## یکی چاره باید کنون اندر این / که این بد بگردد ز ایران زمین جمهوری اسلامی و هویت ملی ما (۱)

مزدک بامدادان

[de.mazdakbamdadan@arcor](mailto:de.mazdakbamdadan@arcor)

چهارشنبه ۴ آذر ۱۳۸۳

### ۱. درآمد

در باره پیامدهای بروی کار آمدن جمهوری اسلامی برای ایران بسیار نوشته و خوانده‌ایم. از واپس ماندگی علمی و صنعتی گرفته تا گسترش فرهنگ دورویی و دروغ، تا نابودی سرمایه‌های انسانی و مادی سرزمینمان. به پیامدهای ویرانگر فرمانروایی دین‌سالاران برای "کیستی" (هویت) ملی ما ولی توجه کمتری شده است. در ایران فردا میتوان در سایه مردمسالاری و آزادی و با یاری جستن از جان آفریننده و تلاشگر ایرانی بسیاری از این آسیبها را درمان کرد، پیامدهای بیست و پنج سال فرمانروایی دینفروشان بر هویت ملی ما ولی میتواند هستی این سرزمین و این مردم را چنان بر باد دهد که دیگر نه از تآك نشان ماند و نه از تآك نشان، و نوادگان ما روزی در کتابهای تاریخ و در دبستان و دانشگاه از تمدن و فرهنگی بنام ایران بخوانند که پس از هفت هزار سال در دهه‌های آغازین سده بیست و یکم فروپاشید!

نوشته زیر تلاشی است برای گشودن درهای گفتگو در این باره، پرسش افکنی در باره چند مفهوم بنیادین مقوله "کیستی ملی"، و پاسخ به چند پرسش.

بیست و پنج سال از خیزش بدفرجام بهمن پنجاه و هفت میگذرد. سه نسل از ایرانیان با این خیزش و پیامدهای آن درگیری رودررو داشته‌اند. دینسالاران برآنند که اسلام در هیچ زمینه‌ای مردمان و بویژه دینداران را به حال خود وانگذاشته است و از شیوه فرمانروایی و ساماندهی کشور (عرصه همگانی) گرفته تا روابط خانوادگی و زناشویی (عرصه خصوصی)، برای هر موردی توصیه‌ها و قانون ویژه خود را دارد. از همین رو و با چنین نگرشی به دین، جمهوری اسلامی تنها رژیم حکومتی دنیاست که در همه عرصه‌های فردی و همگانی تآك مردمش دخالت میکند. اگر در دوران شاه میشد با بی یکسوگی در ایران زندگی کرد و رنجی هم نبرد، دینسالاران تنها کسانی را سزاوار زندگی در ایران میدانند، که از جان و دل، در درون و نه تنها در برون از این حکومت پشتیبانی کنند. در نگاه اینان انسان ایرانی توانایی گزینش هیچ چیز خوبی برای خود را ندارد: چگونه سخن گفتن و چگونه نوشتن (سانسور رسانه‌ها)، چگونه پوشیدن (حجاب اجباری)، چگونه خوردن و چگونه نوشیدن (مقررات ماه رمضان) و چگونه‌های بسیاری که میتوان گفت هیچ استثنائی را در پهنه رفتارهای اجتماعی ایرانیان بر نمی‌تابند. دیگر آنکه این دینفروشان از نخستین روز برپائی حکومتشان جنگ همه سویه اس را با فرهنگ ایرانی آغاز کرده اند و هیچگاه آرزوی دیرین خود را در جایگزین کردن فرهنگ و کیستی "ایرانی" با فرهنگ و کیستی "اسلامی" پنهان نکرده‌اند. اگر ترکهای جوان در سالهای پایانی فرمانروایی عثمانیان و آغاز فروپاشی سلطنت عثمانی همه تلاش خود را بکار بردند تا از "امت" بگذرند و به "ملت" برسند، جمهوری اسلامی این راه را بازگونه رفت و بیست و پنج سال است که تلاش می‌کند با از میان برداشتن همه آنچه که از ایرانیان يك "ملت" یکپارچه می‌سازد، آنان را به "امت" (همیشه در صحنه) اسلام بدل کند.

پیامد چنین روشهایی این شده است که جوان ایرانی از یکسو هویت اسلامی عرضه شده از سوی جمهوری اسلامی را نمیپذیرد، چرا که از زیستن در کشوری که در آن "گناهکاران" را مانند هزاران سال پیش در کوچه و بازار به دار می‌آویزند، دست میبرند و چشم از چشمخانه برون می‌آورند و زنان را خوار می‌شمارند و خرافات و دورویی و دروغ را ارج مینهند، شرمگین است. از سوی دیگر او به دلیل همین جنگ همه سویه جمهوری اسلامی با فرهنگ ایرانی، از ایران بدون اسلام هیچ چیز نمی‌داند، چرا که دینسالاران اسلامگرا در کتابهای درسی به او آموخته اند که ما ایرانیان پیش از شکست از اعراب هیچ چیز نداشتیم و در نادانی و گناه و ناداری و گرسنگی و ستم دست و پا می‌زدیم و اسلام پدران ما را از این دوزخی که در آن گرفتار بودند رهانی بخشید. و در اینجا است که او با گریز از این کیستی تحمیلی گروهی، بدنبال کیستی برگزیده فردی خود میگردد. چنین پدیده‌ای شاید در کشورهایی که از ساختار فرهنگی، زبانی و دینی همگونی برخوردارند، چندان درخور توجه نباشد. ویژگیهای بافت مردمی، دینی و فرهنگی ایران ولی باعث میشود که هر کدام از گروهبندیهای اجتماعی و بویژه گروهبندیهای زبانی و نژادی دست کم يك "کیستی جایگزین" در دسترس داشته باشند که این کیستی اگر نه ایران ستیزانه، دست کم ایران گریزانه خواهد بود.

"کیستی" یا هویت ملی خود را در دو زمینه گوناگون نشان میدهد: نخست احساس همگون بودن فرد با مجموعه‌ای بزرگ بنام کشور و یا میهن و در سر آن "حاکمیت" (که در اینجا عواملی مانند تاریخ، زبان، دین، سنت، و بویژه و از همه مهمتر

اسطوره‌ها نقش بزرگی بازی میکنند) و دوم احساس دیگرگون بودن او با بیگانگان و مردمان دیگر کشورها (که در اینجا فرد با بالیدن به همان عوامل بالا، خود و همگانش را بدلیل برخورداری از این همانندیها در جایگاه ویژه‌ای میبیند). کسانی که از بینش و آگاهی سیاسی و اجتماعی باز و پرورده‌ای برخوردار نیستند، "حکومت" را با "کشور" یکسان میگیرند و بیزاری از یکی آنرا به دامان گریز از دیگری می‌افکنند و جمهوری اسلامی توانسته است با در پیش گرفتن استادانه و سپس مانده ترین شیوه‌های فرمائروانی آسیبهای بزرگی به هردو رویه کیستی ایرانیان بزند:

(\* در درون ایران عرصه را چنان بر تک تک ایرانیان تنگ کرده که همه تلاش در گریز از هر آن چیزی دارند که آنرا به حکومتگران میببند،

(\* و در بیرون از مرزها نام ایران و ایرانی را به ننگ تروریسم، دژخونی، واپس ماندگی، خواری و زبونی آلوده است.

برخورد و رفتار جمهوری اسلامی با گروهبندی‌های گوناگون جامعه ایران

۱. جوانان مهمترین گروه اجتماعی به شمار می‌آیند. جوانان ایرانی اگر چه توانمندیهای خود را در میدان دانش و فن آوری بارها و بارها با شرکت در المپیادهای فیزیک، انفورماتیک، ریاضیات و ... به رخ همه جهانیان کشیده اند و با همه کمبودها بارها يك سروگردن بالاتر از دانش آموختگان کشورهای ایستاده اند که هیچ امکانی را از دانش آموزان خود دریغ نمی‌کنند، برای خود هیچ آینده‌ای در ایران نمیبینند، چرا که پیشرفت و بکارگیری این توانمندیها نه در گرو عشق به ایران و آرزوی سریلندی و آبادی آن، که در گرو وابستگی به بارگاه خلافت فقیه و سرسپردگی به اسلام ناب فقهاتی است، چیزی که هیچ انسان وارسته و آزاده‌ای به آن تن نمیدهد. جوانان ایرانی زندگی و سرنوشت خود را با همسالان خود در دیگر کشورها میسنجند، آنان به خوبی میبینند و درمیابند که در کشوری زندگی میکنند، سرشار از سرمایه‌های زمینی، زیرزمینی و بیش و پیش از هرچیز سرمایه‌های انسانی، و باز میبینند و درمیابند که آنان را هیچ بهره‌ای از این همه نیست که از همان روز نخست ورود به دبستان باید نگران وضع مالی خانواده باشند، چرا که جمهوری اسلامی برای آموزش و پرورش کودکان این آب و خاک نیز (که زمانی رایگان بود و به صبحانه‌ای نیز آراسته!) انبان گشاد چپاول دوخته است. اگر دانش آموزان نخبه در دیگر کشورها (سخن نه از کشورهای اروپایی و آمریکا، که از همسایگان دیوار به دیوار خود ماست) از پشتیبانی همه جانبه دولتهایشان برخوردار میشوند (همه ما در سالهای دانشجویی با دانشجویان ترک، عراقی، سوری، عربستانی، لیبیانی و حتی یمنی برخورد داشته ایم که به هزینه کشورهانشان در اروپا درس میخواندند)، جمهوری اسلامی نخبه کشی را در همین سالهای جوانی آغاز میکند: برای تحصیل در بهترین دانشگاههای این کشور نیازی به ارائه کارنامه درخشان تحصیلی و بدست آوردن جایگاه ممتاز در آزمون دانشگاهی نیست، شمار بزرگی از صندلیهای دانشگاه نصیب آقازاده‌ها، فرزندان شهدا و جانبازان، بسیجیها و پاسداران و دیگر مزدوران دستگاههای سرکوبگر رژیم جمهوری اسلامی (۱) می‌شود. بخش نه چندان کوچک دیگری نیز به کسانی میرسد که پدرانشان با چپاول دارائیهای ملی توانائی خرید پرسشهای آزمون سراسری را دارند و کلاه گشاد در این میان بر سر کسانی میرود که خواسته اند بدور از همه این کژکاریها و بنیروی اندیشه و خرد و پشتکار خود پای بدرون کلاسهای دانشگاه بگذارند.

در همه کشورها دولتها همه تلاش خود را بکار میگیرند تا بیشترین بهره را از دانش آموختگان خود ببرند، چرا که سرمایه هنگفتی برای آموزش آنان هزینه می‌شود. جمهوری اسلامی همه تلاش خود را بکار میگیرد تا از دست این گروه "سمج و پرتوقع" رها شود. خامنه‌ای و کاربرانش فرار مغزها را يك "نعمت الهی" میدانند که رژیم دانش ستیزشان را پاپرجاتر میکند. اگر در دیگر کشورها بخشی از دغدغه‌های دولت برنامه ریزی برای تفریح و پر کردن زمان فراغت جوانان است، جمهوری اسلامی هیچ تفریحی را برای جوانان به رسمیت نمیشناسد (۲) جوانان ایرانی نه در دانش اندوزی، نه در زندگی خصوصی، نه در آینده کاری و نه در تفریحات ویژه گروه سنی خود هیچ چشم انداز روشنی را در برابر خود نمی‌بینند.

۲. هیچکدام از گروههای اجتماعی به اندازه زنان تازیانه واپسگرایی و سرکوب دینفروشان را بر کرده خود حس نکرده‌اند. جمهوری اسلامی گویا همه توان خود را بسیج کرده تا زنان ایرانی را به انسانهای دست دوم و سوم بدل کند و با بکارگرفتن پستترین شیوه‌ها کمر به خوارکردن این نیمه جامعه بسته است. زنان ایرانی ناچارند برای نقش آفرینی در جامعه پیکر خود را زنده زنده در کفی سیاه ببینند و در هراسی همیشگی از فرود آمدن تازیانه تعزیر به سر برند. قانون در ایران مردان را (پدر، برادر، شوهر و دست آخر قیم قانونی) فرمائروای بیچون سرنوشت زنان کرده است، زن ناچار از همخوابگی با مردی است که مهری به او ندارد (ازدواج اجباری)، زن ناچار است شوهر خود با زن و زنان دیگر تقسیم کند و دم برنیآورد (چند همسری)، زن باید برای تحصیل، کار، سفر و حتا دیدار بستگانش چشم امید به بزرگواری شوهرش بدوزد (کسب اجازه برای ترک خانه)، زن هیچ حقی بر تن خود ندارد، اگر از آپستنی و زایمان خودداری کند برای "عدم تمکین"ش شایسته طلاق خواهد بود، اگر فرزندان به جهان آورد و باز به دلیلی دیگر شایسته طلاق شود، کودکش را نیز از دست خواهد داد. بیش از دوسوم راهیافتگان به دانشگاه دخترند. آمار سازمان ملل ولی بیانگر این است که درسد اشتغال به کار در میان زنان ایرانی از کشورهای جنوب خلیج فارس نیز کمتر است. در حالی که رئیس جمهور ایران حتا از اندیشه نامیدن يك زن به عنوان وزیر بر خود میلرزد، در امارات متحده عربی نخستین وزیر زن آغاز به کار میکند. همچنین میتوان از نقش گسترده زنان فلسطینی در دولت خودگردانی یاد کرد.

و دست آخر اینکه نخستین قربانیان دست تنگی و ناداری نیز زنان و دختران تیره‌بخت ایرانی‌اند که تن و جان و روان خود را برای تکه نانی بر سر کوی و بازار به حراج می‌گذارند و زندگی بر آنان چنان سخت میشود که بدنبال همان تکه نان به آنسوی آبهای خلیج فارس می‌روند و انگار که زمان هزارو چهارصد سال بازپس گشته است و سعد ابن ابی وقاص هم امروز دوباره از دجله گذشته و تیسفون را فروگرفته و زنان و دختران ایرانی را برای فروش به مدینه و طائف فرستاده است.

۳. برخورد دین‌فروشان با اقلیت‌های دینی را تنها میتوان داستانی پر آب چشم نامید. بارها نوشته‌ام که ثروت واقعی ایران نه نفت و نه گاز و نه کانها و نه جنگلها و نه رودخانه‌های آن، که گوناگونی فرهنگی، دینی و زبانی آنست. سرکوب همه جانبه اقلیت‌های دینی بخش بزرگی از این فرزندان ایران زمین را به گریز از خانه و کاشانه و مهاجرت به اروپا و آمریکا واداشته است (۳). از بیش از یکسدهزار یهودی ایرانی امروز چیزی نزدیک به سی هزار در ایران مانده اند، کلدانیها و آسوریها دیگر شاید در سرشماریهای دهه‌های آینده به نام یک اقلیت به شمار نیایند. بخش بزرگی از ارمنیان ایران را برای همیشه بدرود گفته و راهی اروپا (پویژه آلمان) و آمریکا شدند. بیشترین فشار و سرکوب ولی تا به امروز بر پیروان دین بهائی روا داشته شده است. از همان روزهای نخست پایه گذاری جمهوری اسلامی فرمان کشتار بهائیان داده شد. اگر قاضی شرع اندکی از انسانیت بو برده بود آنان را وامی گذاشت که میان اسلام آوردن و چوبه دار یکی را برگزینند (و دریغ از آنهمه جانهای پاک که در آن سالهای مرگ و کشتار بر چوبه دار بوسه زدند) و اگر نه که دستگاه کشتار بی هیچ محاکمه‌ای پیروان بهاء الله را از دم تیغ بیدریغ می‌گذرانند. و آنان که از تیغ تیز شریعت جسته و جان بدر برده بودند از همان حقوق نیمبند شهروندی دیگر هممیهنان خود نیز محروم شدند (۴).

۴. ایران از آغاز تا کنون بستر همزیستی اقوام و نژادها و فرهنگهای گوناگون بوده است. حکومت خودکامه جمهوری اسلامی ولی در اینجا نیز با بخش کردن ایرانیان به خودی و ناخودی (مرکزی و پیرامونی) هیچ تلاشی در بهبود زندگی مردمان استانهای واپس مانده کشورمان نکرده است. در هر شهر و ده و دهکوره‌ای امام جمعه‌ای هست و فرمانده بسیجی که از خوان یغمای دستارپندان بهره ورنند و به فراخور حال خود در آسایش و رفاه غوطه ور (خودیها) و انبوهی از مردمانی که نیازمند نان شیند و شرمگین چشمان به در دوخته فرزندانیشان (ناخودیها). اگر چه دینفروشان در این تقسیم بندی به هیچ روی پروای نژاد و زبان و فرهنگ مردمان را ندارند و تنها چیزی که به شمار می‌آید اندازه وابستگی و سرسپردگی به بارگاه ولایت فقیه است، ولی دود این آتش سوزان تنگدستی و ناداری بیشتر به چشم کسانی مانند کردها، بلوچها و عربها میرود که از تهران، این ام القراء آماسیده اسلام دورترند. و اگر نه بر خلاف ادعای خنده آور جدائی خواهان و هواداران "پان" های رنگارنگ که رژیم حاکم بر ایران را "شونیبست فارس" و "پان فارسیست" میخوانند، فارسی زبانان خراسان و یزد و کرمان نه تنها بهره بیشتری از این خوان گسترده یغما نمی‌برند، که روزی هزار بار به حال شهروندان ترک‌زبان زنجان و آذربایجان و اردبیل غبطه میخوند.

به هر رو اینرا نیز باید از دست آوردهای رژیم جمهوری اسلامی بشمار آورد که هم میهن بلوچمان در سالهای آغازین سده بیست و یکم چنان مزید که گویی در دوره پارینه سنگی است و هم میهن عرب خوزستانیمان با شکمی گرسنه سر بر روی خاکی مینهد که بزیرش اقیانوسی از طلای سیاه آرمیده است و نیازی به گفتن نیست که چشمداشت پاسخگونی به خواسته‌های فرهنگی خلقهای ایران و پشتیبانی از تلاشهای آنان در راه باز سازی کیستی فرهنگی خود، از دینفروشان که از برآوردن نیاز ساده مردم کشورمان به آب و نان ناتوانند، مشت پر آب کوفتن است.

برخورد و رفتار جمهوری اسلامی با همسایگان، رقیبان و دشمنان ایران

دینفروشان به همان اندازه که در برابر مردم ایران سختگیر و گردنکشند، در برابر بیگانگان خوار و افتاده و ذلیلند: اینان کار ایران را بجائی رسانده اند که کشور کوچکی مانند قطر بی هیچ دغدغه‌ای به کشتیهای ماهیگیری ایرانی حمله میکند و ملوانان و ناخدایانشان را می‌کشد و پس از آن نیز به ایران هشدار میدهد، و کاربران این رژیم ایران سنیز نیز به بهانه تشنج زدانی دست روی دست می‌گذارند و حتی يك اعتراض خشك و خالی را نیز که کمترین کار در عرف دیپلماتیک به شمار می‌آید، از بازماندگان کشته شدگان دریغ میورزند.

کار بجائی رسیده است که وزیر امور خارجه جمهوری آذربایجان، کشوری که طول عمرش از عمر بسیاری از فرزندان ما نیز کمتر است و خود روزگاری نه چندان دور بخشی از يك استان کشور ما بود، در سرزمین ما و در کنار وزیر امور خارجه کشورمان مینشیند و چشم در چشم دهها خبرنگار و میلیونها بیننده تلویزیون، با بی شرمی هرچه بیشتر سخن از آرزوی بازگشت آذربایجانیان ایران به آغوش میهنشان یعنی جمهوری آذربایجان میراند و خرازی با همان لبخند ابلهانه همیشگی اش خود را به نشنیدن میزند!

ارتش ترکیه بارها به بهانه نبرد با پیشمرگان کرد به خاک ما تجاوز کرده و با بمباران روستاهای مرزی شهروندان بیگناه

ایران را به خاک و خون کشیده است و پاسخ دولتمردان جمهوری اسلامی تاکنون باز هم چیزی بیشتر از لبخندهای ابلهانه و از سر ترس و زیران خارجه رنگ و وارنگش نبوده است.

هفدهم مرداد ۱۳۷۷ جنگجویان طالبان پس از گشودن شهر مزار شریف به درون نمایندگی جمهوری اسلامی رفتند و بی هیچ هراس و واهمه‌ای همه کارکنان آن را به رگبار بستند. واکنش جمهوری اسلامی چیزی جز مرثیه خوانی و گریه و زاری و برگزاری يك رزمایش مرزی برای هشدار به طالبان نبود، واکنشی که تنها میتوانست چهره عبوس ملاعمر را به ریشخند سران درمانده جمهوری اسلامی باز کند.

امارات متحده عربی، کشوری که در سال ۱۹۷۱ تأسیس شده است، اکنون خود را در برابر جمهوری اسلامی در جایگاهی میبیند که بتواند حق حاکمیت هزاران ساله ایران بر جزیره‌های ایرانی تنب بزرگ و کوچک و ابوموسا را به چالش بکشد، چرا که کارورزان سیاست خارجی ایران هیچ فرصتی را برای نشان دادن خواری و زبونی خود در برابر بیگانگان از دست نمیدهند.

و دست آخر کار بجائی رسیده است که خلیجی که حتا رهبران ناسیونالیست عرب آنرا روزی "الخلیج الفارسی" (۵) میخواندند امروز با نام خلیج عرب بر روی مجله نشنال جئوگرافیک نقش میبندد و خواهیم دید که واکنش دستگاه دیپلماسی دستاربندان از همان لبخند ابلهانه فراتر نخواهد رفت.

بر این فهرست میتوان چندان افزود که مثنوی هفتاد من کاغذ شود. آیا دیدن و شنیدن این خواریها و زبونیها برای ایرانیان دیگر جانی برای غرور ملی، که از سازه‌های بنیادین هویت ملی است، باقی می‌گذارد؟ بیهوده نیست که در پیشه تھی از شیر سیاست خارجی ایران گفتاران و شغلاتان سربرکرده اند و یکرز اریل شارون در سخنرانیهای گوناگونش یادآور می‌شود که «ایران بدون بمب اتم هم زیادی بزرگ است!» و دیگر روز ریچارد آرمیتاژ بر خود می‌بیند که در باره ساختار قومی ایران و مسائل آن لب به سخن بگشاید که «فارسها در کشور خود يك اقلیت ۵۲ درصدی هستند و تعداد آذریها در تبریز بیشتر از آذربایجان است!» (۶)

آری! در دست کسانی است نگرهبانی ایران کاصرار نمودند به ویرانی ایران

ادامه دارد ...

خداوند دروغ، دشمن و خشکسالی را از ایران زمین بدور دارد

آذر هشتادوسه

مزدک بامدادان

[mazdakbamdadan@arcor.de](mailto:mazdakbamdadan@arcor.de)

۱) سعید عسگر و (دکتر!) حسین الله کرم تنها دو نمونه شناخته شده این گروهند.

۲) بیشتر دولتها با دادن یارانه به آموزشگاههای هنری و ورزشی و برپا کردن اردوها و فستیوالهای گوناگون تلاش می‌کنند که ساعتهای بیکاری جوانان و نوجوانان را ساماندهی و از هرز رفتن نیروی آنان پیشگیری کنند. تنها در جمهوری اسلامی است که کاربران حکومت حتا با برنامه ریزیهای مردمی برای جوانان و نوجوانان نیز، که هزینه آن بدوش خود مردم است، سر ستیز دارند. برنامه شهردار تهران برای تبدیل فرهنگسراها به حسینیه و براه انداختن دسته‌های سینه زنی سدهزارنفره بهترین گواه این مدعا است.

۳) مهاجرت البته گریبانگیر همه گروههای اجتماعی شد. کمشمار بودن گروههای یاد شده ولی پیامدهای مهاجرت را برای آن دسته از آنان که در ایران مانده اند سنگینتر می‌کند. برای نمونه مهاجرت سد هزار فارس، کرد و یا آذربایجانی از آنجا که درسد بسیار کوچکی است، اثر چندانی بر روی ساختار این گروهها نمی‌گذارد، حال آنکه شمار سدهزار در مورد ارمنی‌ها يك درسد دورقمی است.

۴) یکی از گسترده ترین کشتارهای بهائیان (۱۳۵۹/۱۳۶۰) در زندان چوبیندر قزوین رخ داد. کسانی که از دین خود برگشته و اسلام آورده بودند اجازه دیدار با خویشاوندان خود را نداشتند و در صورت سرپیچی خطر مرگ را بجان می‌خریدند.

۵) جمال عبدالناصر پیش از اینکه در واکنش به روابط ایران و اسرانیل خلیج فارس را خلیج عربی بخواند، در سخنرانیهایش برای نامبردن از مرزهای جهان عرب آنرا گستردهای "من الخلیج الفارسی الی بحر الاطلسی" (از خلیج فارس تا اقیانوس اطلس) مینامید.

(۶)

البته این بر گردن آقای آرمیتاژ است که بگوید در کجای دنیا %۵۲ را اقلیت مینامند! در باره تبریز و آذربایجان و آذربایجان هم از یکسو باید از او به نام يك آذربایجانی پرسیم «هنج دخلی وار مطلبه؟» و از سوی دیگر به او پیشنهاد کنم که کمی جغرافیا بخواند و در باره شهر تبریز، استان آذربایجان و جمهوری آذربایجان بیاموزد، شاید آرمیتاژ نمیداند که خاورمیانه بجز اسرائیل و عراق کشورهای دیگری هم دارد!

درفش کاویانی



<https://derafsh-kavivani.com/>  
<https://the-derafsh-kavivani.com/>

